



خیزش، بدیل بورژوازی و سازمان یابی کارگری

اعتراضات و خیزشی که از دیماه سال جاری در ایران آغاز شده و پس لرزه‌های آن همچنان ادامه دارد را نباید فقط در قالب اعتراض به حکومتی مستبد و سرکوبگر دید. اعتراضات ریشه‌های عمیق‌تری دارند و مستقیماً از شرایط اقتصادی متأثر و به شرایط مادی زندگی مردم گره خورده اند: به گرانی، بیکاری، نابودی دستمزدهایی که کفاف حداقل زندگی را نمی‌دهد(عاملی که موجب افزایش فقر و فروپاشی زندگی خانوادگی، حاشیه‌نشینی، اعتیاد و آسیب‌های اجتماعی در میان خانواده‌های کارگری شده) ، ناامنی شغلی به‌مراه چندشغلی‌شدن، بحران مسکن، شکاف فزاینده میان نرخ تورم واقعی و افزایش دستمزدها و فروپاشی خدمات عمومی^۱(آموزش،^۲ بهداشت، مسکن، تأمین اجتماعی و ...). میلیون‌ها نفر نه از سر انتخاب سیاسی، بلکه از سر اجبار و فشار زندگی به خیابان آمده‌اند. آنچه امروز شاهد آن هستیم، نتیجه بحرانی است که هم‌زمان دولت، اقتصاد و زندگی روزمره مردم را درگیر کرده و امکان ادامه وضع موجود را از بخش بزرگی از جامعه که درگیر تنازع برای بقا هستند، گرفته است.

در چنین شرایطی که کارگران و مردم زحمتکش ایران از هر طرف زیر فشارند و عملاً کل ساختار موجود بر ضد منافع آنان است و در اوضاع و احوالی که حاکمیت سرمایه از همان روزهای آغازین قدرت‌یابی‌اش با سرکوب، زندان، اعدام و محدودکردن آزادی‌ها در مقابل آنها ایستاده و به نام دفاع از پابرهنگان همان‌ها را له کرده است، سرمایه

¹ <https://www.ilna.ir/fa/tiny/news-1744463>

² <https://www.ilna.ir/fa/tiny/news-1743788>

³ <https://www.isna.ir/news/1404110804224/%D8%B4%D9%86%D8%A7%D8%B3%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%DB%B1%DB%B6%DB%B1-%D9%87%D8%B2%D8%A7%D8%B1-%D8%A8%D8%A7%D8%B2%D9%85%D8%A7%D9%86%D8%AF%D9%87-%D8%A7%D8%B2-%D8%AA%D8%AD%D8%B5%DB%8C%D9%84-%D8%AF%D9%88%D8%B1%D9%87-%D8%A7%D8%A8%D8%AA%D8%AF%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%A7%D8%B1%D8%B3%D8%A7%D9%84-%D9%BE%DB%8C%D8%A7%D9%85%DA%A9>

جهانی-آمریکا، اروپا و دیگر قدرت‌ها- نیز پایه پای رژیم نه برای آزادی مردم، بلکه در راستای پیشبرد منافع غارتگرانه خود عمل کرده و تحریم‌ها و فشارهایی اعمال کرده‌اند که زندگی مردم را بدتر کرده و حتی گاه به تقویت خود رژیم انجامیده است.

اینک مسئله فقط این نیست که این حکومت بماند یا برود. تجربه بارها نشان داده که برچیده شدن بساط یک حکومت، لزوماً به بهبود زندگی مردم منجر نمی‌شود. پرسش اصلی این است که بعد از این حکومت چه نوع نظامی قرار است شکل بگیرد و منافع کدام طبقات در آن تأمین شود. اگر نظام جدید همان منطق قبلی سرمایه را ادامه دهد، یعنی غارت ارزش اضافی و سودآوری سرمایه در مرکز سیاست‌های کلان و خرد حکومت قرار بگیرد و هزینه‌ها همچنان بر دوش کارگران و زحمتکشان بیفتد، آنگاه حتی با تغییر چهره‌های سیاسی، وضعیت اقتصادی اکثریت جامعه تغییر اساسی نخواهد کرد و در ساختار عریض و طویل بوروکراسی بر همان پاشنه قبلی سرمایه داری خواهد چرخید.

از اوضاع و احوال کنونی چنین برمی‌آید که به دلیل ناتوانی مژمن سیستم سرمایه در خلق انباشت پایدار و بازتولید خود به مثابه نظام اقتصادی - اجتماعی باثبات، کشور را در آستانه تغییر و اجتناب ناپذیر قرار داده است. دقیقاً از اینروست که مسئله سازمان‌یابی کارگران اهمیت تعیین‌کننده پیدا می‌کند. اعتراض‌ها و خیزش‌های مردم علیه فقر، تحقیر و سرکوب کاملاً بحق است، اما این اعتراض‌ها مرتب توسط نیروهای مختلف مصادره یا منحرف می‌شود.

بازیگران عمدتاً سیاسی در جناح‌های رنگارنگ بورژوازی تلاش می‌کنند تا ریشه اصلی بحران پنهان بماند: نظام اقتصادی ناعادلانه و سرمایه‌سالار که بر استثمار، فساد و غارت بنا شده است. دولت و بخش خصوصی، با هم، بحران را به ابزار کسب سود تبدیل کرده‌اند. طبقه کارگر، بدون سازمان‌یابی مستقل، فقط تماشاگر جابه‌جایی قدرت میان جناح‌های مختلف سرمایه خواهد بود. در چنین وضعی، قدرت سیاسی ممکن است از یک گروه حاکم به گروهی دیگر منتقل شود، اما مناسبات اقتصادی و اجتماعی دست‌نخورده باقی می‌ماند.

تجارب تاریخی-طبقاتی کارگران در ایران و دیگر کشورها نشان داده‌اند که سقوط یک حکومت استبدادی، اگر با تغییر واقعی در شیوه تولید و مالکیت، کنترل کارگری بر تولید و توزیع عادلانه ثروت اجتماعی و نفی غارت ارزش اضافی و نابودی قانون ارزش همراه نباشد، فقط شکل حکومت و نه جایگاه واقعی کارگران را عوض می‌کند. اما مشکل اینجاست که همین تجارب تاریخی- طبقاتی نشان می‌دهند که سازمان‌هایی که زمانی حتماً به دست خود طبقه کارگر برای رهایی‌شان ساخته شدند، در گذر زمان به اجزایی از همان نظام سرمایه و استثمار بدل شده‌اند. از همین‌رو، امروزه با این پرسش اساسی روبه‌رو هستیم که با قبول ضرورت سازمان‌یابی مستقل کارگری، کارگران چگونه می‌توانند آن را سازمان دهند که دوباره به همان مسیری که سازمان‌های سنتی را به دشمن اهداف اولیه‌شان تبدیل کرد، نروند. اگر نتیجه‌گیری کنیم که چون همه سازمان‌های کارگری تاکنون رو به انحطاط رفته‌اند، پس هر

نوع سازمان‌یابی نیز ناگزیر به انحطاط است از اساس نادرست می‌باشد؛ چراکه نمی‌توان با توجه به شکست یا انحطاط انقلاب‌های گذشته این حکم را صادر کرد که باید به کلی از مبارزه دست کشید. این شکست‌ها بیش از هر چیز بیانگر این هستند که ارگانهای سرمایه، دست‌کم به‌طور موقت، در نبرد با جنبش کارگری دست بالا را داشته‌اند، و اگر کسی از پیش شکست را حتمی بداند، اساساً دلیلی برای مبارزهٔ جمعی و سازمان‌یابی باقی نمی‌ماند.

فوقاً گفتیم که امروزه طبقهٔ کارگر ایران علاوه بر محرومیت از امکان کنش جمعی مستقل و انتقال دائمی بحران‌های ساختاری اقتصاد به دوش نیروی کار؛ با قراردادهای موقت، دستمزدهای معوقه، اخراج‌های بی‌ضابطه و نبود امنیت شغلی دست‌وپنجه نرم می‌کند. اگر کارگران نتوانند به نیرویی سازمان‌یافته و مستقل تبدیل شوند، خواستشان یا نادیده گرفته می‌شود یا به وعده‌های کوتاه‌مدت و موقت تقلیل می‌یابد که هیچ تغییری در ساختار اصلی ایجاد نمی‌کند.

در همین حال، نیروهایی که خود را به‌عنوان «آلترناتیو» معرفی می‌کنند - چه لیبرال، چه ملی‌گرا، جمهوری‌خواه یا سلطنت‌طلب - در یک نکته مشترک‌اند: همگی ادغام و بازآرایی مجدد سرمایه در ایران را با نظم سرمایه جهانی راه‌حل می‌دانند. وعده‌های اخیر رضا پهلوی در اطمینان دادن به سرمایهٔ جهانی مبنی بر اجرا و رعایت موبه موی فرامین آنها در همین راستاست. این یعنی اجرای سیاست‌هایی که پیش‌تر هم در دولت رفسنجانی پس از خاتمه جنگ ایران و عراق نتایج آن را دیده‌ایم: خصوصی‌سازی گسترده، آزادسازی قیمت‌ها، کاهش رفاه اجتماعی و فشار هرچه بیشتر بر کارگران. تجربه کشورهای دیگر نیز نشان داده که چنین مسیرهایی معمولاً به افزایش شکاف طبقاتی و فقیرتر شدن اکثریت جامعه منجر می‌شود، حتی اگر با وعده «رشد اقتصادی» و «بازسازی اقتصاد» همراه باشد.

به همین دلیل، تداوم تضاد و تقابل میان این آلترناتیوهای بورژوازی و منافع طبقهٔ کارگر در آینده از هم اکنون روشن است. هر نظامی که بر پایهٔ رقابت در بازار جهانی و جذب سرمایه بنا شود، ناچار است نیروی کار را ارزان‌تر، مطیع‌تر و بی‌آینده‌تر کند. در چنین نظامی، خواست‌های حداقلی کارگران برای افزایش دستمزد، امنیت شغلی و بقای انسانی، به‌عنوان مانعی بر سر راه «توسعه» معرفی می‌شود. بدون سازمان‌یابی مستقل و آگاهانه، تشکلات و نهادهای دست‌ساز سرمایه برای طبقه کارگر در بهترین حالت به نیرویی برای مشروعیت‌بخشی به این برنامه‌ها تبدیل می‌شود و در بدترین حالت، کارگران اولین قربانی آن‌ها خواهند شد.

بنابراین، سازمان‌یابی کارگران نباید به دنباله‌روی از طرح‌های سیاسی بورژوازی یا تلاش صرف برای فشار آوردن به آن‌ها محدود شود. تجربه نشان داده که چنین رویکردی در بهترین حالت، کارگران را به نیروی پشتیبان تصمیم‌هایی تبدیل می‌کند که جای دیگری و به نفع طبقات استثمارگر گرفته می‌شوند. بنابراین، هدف اصلی کارگران باید سازماندهی نیرویی مستقل باشد؛ نیرویی که بتواند منافع خود را نمایندگی کند و در برابر نظم مطلوب

سرمایه بایستد. این به معنای اتکا به مبارزه مستقیم است: به اعتصاب، تجمع، خودسازمان‌یابی و کنش جمعی، نه امید بستن به انتخابات، پارلمان یا وعده‌های دولت‌های آینده‌ای که ناگزیر در چارچوب همان منطق اقتصادی سرمایه عمل خواهند کرد.

دموکراسی بورژوازی، اساساً و بنیاداً در خدمت طبقه بورژواست. برخلاف آنچه معمولاً جناح چپ سرمایه تبلیغ می‌کند دموکراسی بورژوازی ماهیتاً نمی‌تواند نفعی به کارگران در مبارزاتشان برای رهایی از قید و بندهای سرمایه برساند. در نظامهای دموکراتیک، ظاهراً همه به عنوان «شهروندان برابر» معرفی می‌شوند، اما این برابری صوری، نابرابری واقعی در محل کار و زندگی را پنهان می‌کند. کارگر و کارفرما روی کاغذ حقوق برابر دارند، اما یکی برای زنده ماندن و بقا ناچار است نیروی کارش را بفروشد و دیگری صاحب ابزار تولید، تصمیم‌گیری و به جیب زدن ارزش اضافه تولید شده از جانب کارگران است. به همین دلیل، تشکلهای واقعی کارگری نمی‌توانند صرفاً در قالب احزاب سیاسی یا سازوکارهای انتخاباتی شکل بگیرند، زیرا این سازوکارها خود بخشی از نظامی هستند که نابرابری طبقاتی را بازتولید می‌کند.

قدرت واقعی کارگران از دل سازمان‌یابی مستقیم و جمعی بیرون می‌آید: از شوراهای کارگری، کمیته‌های اعتصاب و مجامع عمومی در محل کار و محل زندگی. این‌ها ابزارهای موقتی یا نمادین نیستند، بلکه پایه‌های شکل‌گیری یک قدرت اجتماعی تازه‌اند؛ قدرتی که می‌تواند در برابر دولت و سرمایه بایستد و امکان تصمیم‌گیری جمعی درباره نابودی کارمزدی و زندگی بهتر را به وجود آورد.

در وضعیت مشخص طبقه کارگر در ایران، مسئله سازمان‌یابی با پیچیدگی‌های ویژه‌ای روبه‌روست. دهه‌ها سرکوب تشکلهایی که به درجاتی می‌خواستند مستقل از دولت پا بگیرند، بازداشت و اخراج کارگران فعال، و جلوگیری از ارتباط میان بخش‌های مختلف طبقه کارگر، باعث شده این طبقه از نظر سازمانی پراکنده و گسسته باشد. خصوصی‌سازی گسترده، گسترش پیمانکاری و قراردادهای موقت نیز این گسست را تشدید کرده‌اند. امروز بسیاری از کارگران نه همکاران پایدار دارند، نه امنیت شغلی و نه امکان ایجاد تشکلهای پایدار. اما این پراکندگی ضعف ذاتی طبقه کارگر نیست؛ محصول مستقیم بازسازی‌های پی در پی سرمایه در قالب تشکلات اصلاح‌طلب، اصولگرا، و اینک سلطنت طلب و ... در ایران است که دقیقاً برای جلوگیری از سازمان‌یابی مؤثر کارگری طراحی شده است. به همین دلیل، اشکال آینده سازمان‌یابی نمی‌توانند صرفاً تکرار اتحادیه‌ها یا احزاب گذشته باشند، بلکه باید از دل شرایط واقعی زندگی و کار امروز بیرون بیایند.

با این حال، این به معنای نبود تجربه سازمان‌یابی مستقل در ایران نیست. در دوره‌های مختلف، تشکلهای مستقل کارگری شکل گرفته‌اند: شوراهای کارگری در جریان خیزش ۵۷، سندیکای کارگران شرکت واحد قبل از فرو غلطیدن به دام امثال اسانلو، سندیکای نیشکر هفت‌تپه در دوره‌هایی مشخص و ...، وجه مشترک همه این تجربه‌ها،

نه ناکارآمدی آنها، بلکه سرکوب شدید و سیستماتیک‌شان بوده است. این سابقه نشان می‌دهد که مسئله، «نشدن» یا «نخواستن» نیست، بلکه ساختاری است که هر شکل مستقل سازمان‌یابی را تهدیدی جدی تلقی می‌کند.

« شرایط اقتصادی نخست بسیاری از توده‌های مردم را به کارگر تبدیل می‌کند. سلطه سرمایه‌داری برای آنها وضعیت و منافع مشترک به وجود می‌آورد. متعاقباً این جمع در برابر سرمایه‌داری به یک طبقه تبدیل می‌شود گرچه هنوز طبقه‌ای برای خود نیست. در جریان مبارزه [...] این توده گرد هم آمده و خود را به عنوان طبقه‌ای برای خود، متشکل می‌سازد و از منافع دفاع می‌کند که به منافع طبقاتی بدل خواهند شد. »

کارل مارکس - فقر فلسفه ۱۸۴۷

در این چارچوب، شوراها نباید به عنوان الگوهایی از پیش آماده یا تقلیدی از گذشته فهمیده شوند. شورا بیش از آن که یک نهاد رسمی باشد، یک فرایند اجتماعی است: فرایند گردآمدن کارگران حول مسائل فوری و ملموس زندگی‌شان، مانند نابودی دستمزدها، امنیت شغلی، مسکن، آموزش، بهداشت و ... شورا در این معنا یک رابطه زنده اجتماعی است؛ جایی برای تجمع، فکر جمعی و عمل جمعی. جایی که کارگران از وضعیت فردی و پراکنده خارج می‌شوند و خود را به عنوان نیرویی جمعی بازمی‌شناسند. به عبارت بهتر از «طبقه در خود» به «طبقه برای خود» گذار می‌کنند. مارکس در فقر فلسفه می‌نویسد:

در کنار شوراها، کمیته‌های اعتصاب نیز نقش کلیدی دارند. اعتصاب فقط ابزاری برای فشار اقتصادی نیست. اعتصاب لحظه‌ای است که نظم عادی سرمایه دچار وقفه می‌شود: تولید متوقف می‌گردد و کارگران برای مدتی کوتاه، کنترل بخشی از زمان و زندگی خود را به دست می‌گیرند. در این لحظه، امکان شکل‌گیری روابط شخصی-اجتماعی تازه و اشکال بدیل سازمان‌یابی به طور عملی آزموده می‌شود. در مراکز تولیدی کشور، اعتصاب‌ها اغلب پراکنده و محدود به بخش‌های خاص‌اند و به راحتی منزوی می‌شوند. در چنین شرایطی، کارگران آگاه به منافع طبقاتی بدون توهم به رهبری از بالا و بیرون طبقه، به پیوند افقی میان این اعتصاب‌ها، انتقال تجربه‌ها و تعمیم اشکال خودسازمان‌یابی یاری می‌رسانند؛ به گونه‌ای که مبارزه‌های جدا از هم بتوانند به نیرویی گسترده‌تر و ماندگارتر تبدیل شوند.

بعد دیگر سازمان‌یابی، که در سنت جنبش کارگری کمتر به آن پرداخته شده اما در شرایط امروز ایران نقشی حیاتی دارد، پیوند مبارزه محل کار با مبارزه زیست‌معیشتی در محلات است. امروز فشار سرمایه فقط در کارخانه، کارگاه یا اداره اعمال نمی‌شود، بلکه مستقیماً زندگی روزمره مردم را هدف گرفته است: اجاره‌خانه‌های سرسام‌آور،

قطع آب و برق، فروپاشی آموزش و بهداشت، گرانی مواد غذایی و ناامنی دائمی زندگی. به همین دلیل، بخش بزرگی از طبقه کارگر و زحمتکشان نه فقط به عنوان «کارگر»، بلکه به عنوان ساکنان محلات فقیرنشین و حاشیه‌ای وارد میدان مبارزه شده‌اند.

در بسیاری از موارد، اعتراض به اجاره‌خانه، قطع خدمات شهری، یا کیفیت فاجعه‌بار آموزش و درمان، همان قدر فوری و حیاتی است که اعتراض به نابودی دستمزدها یا اخراج. این واقعیت نشان می‌دهد که مبارزه طبقاتی فقط در محل تولید جریان ندارد، بلکه در عرصه بازتولید زندگی و مبارزه برای بقا نیز ادامه پیدا می‌کند؛ یعنی جایی که نیروی کار هر روز باید خود را زنده نگه دارد تا فردا دوباره به کار بازگردد. سرمایه دقیقاً در همین عرصه فشار را تشدید کرده است، چون می‌داند فرسایش زندگی، توان مقاومت جمعی را تضعیف می‌کند.

در چنین وضعی، کمیته‌های محلی، مجامع محله‌ای و شبکه‌های همیاری می‌توانند به نقاط اتصال این دو عرصه تبدیل شوند: محل کار و محل زندگی. این شکل‌های سازمان‌یابی، اگر به‌طور آگاهانه با مبارزات کارگاهی پیوند بخورند، می‌توانند افق مبارزه را از محدوده کارخانه فراتر ببرند و آن را به مسئله‌ای اجتماعی در مقیاس کل جامعه بدل کنند. وقتی کارگری که در محل کار برای دستمزد می‌جنگد، هم‌زمان در محله برای مسکن، آب یا مدرسه مبارزه می‌کند، مبارزه طبقاتی کارگری به مبارزات عمومی یاری می‌رساند.

گفتیم که هدف کارگران نه ساختن یک حزب به شکل احزاب چپ سرمایه و دولت‌محور است و نه حل‌شدن در جنبش‌های توده‌ای و همه باهمی که افق طبقاتی روشنی ندارند. تجربه نشان داده که احزاب دولت‌محور چپ سرمایه دیر یا زود در منطق مدیریت نظم سرمایه حل می‌شوند و جنبش‌های بی‌افق طبقاتی نیز معمولاً به ابزار چانه‌زنی جناح‌های مختلف سرمایه تبدیل می‌گردند. کارگران پیشرو و کمونیست چیز دیگری می‌خواهند: دخالت آگاهانه در دل همین مبارزه‌های واقعی و اشکال خودسازمان‌یابی.

کارگران هر روز تضاد میان کار و سرمایه را با گوشت و پوست خود تجربه می‌کنند: در دستمزدهایی که حتی هزینه‌های اولیه زندگی را پوشش نمی‌دهد، در قراردادهای موقت و ناامن، در اخراج‌های ناگهانی، در اضافه‌کاری اجباری و در تحقیر روزمره. این تضاد چیزی نیست که نیاز باشد کسی آن را از بیرون به آن‌ها «آموزش» بدهد. آنچه اهمیت دارد، برجسته کردن مبارزه طبقاتی به عنوان پاسخ جمعی به این تجربه‌هاست؛ یعنی نشان دادن این که این رنج‌ها نه فردی‌اند، نه حاصل بدشانسی، و نه نتیجه فساد چند مدیر یا مسئول، بلکه محصول یک سیستم اقتصادی مشخص‌اند که بر استثمار و غارت ارزش اضافی تولید شده توسط نیروی کار استوار است.

در این معنا، مداخله کمونیستی کارگران یعنی کمک به این که سایر کارگران هم بفهمند که تنها نیستند، تجربه‌های‌شان مشترک است و قدرت‌شان در جمع‌شدن و سازمان‌یافتن نهفته است. این مداخله زمانی واقعی و مؤثر است که در کنار سایر کارگران در محل تولید انجام شود: در اعتصاب‌ها، تجمع‌ها، شوراها، مجامع کارگری و

شبکه‌های همیاری و تاکید مداوم بر اهمیت مبارزه طبقاتی. اعتبار آن نه از عنوان، نه از تشکیلات رسمی، و نه از گذشته سیاسی، بلکه از حضور مداوم در مبارزه و از پیوند خوردن با تجربه‌های واقعی زندگی و کار به دست می‌آید. به این ترتیب، پیوند محل کار و محل زندگی، و پیوند مبارزه اقتصادی و مبارزه معیشتی، می‌تواند بستر شکل‌گیری نوعی از سازمان‌یابی باشد که نه فقط واکنشی و موقت، بلکه قادر به به‌چالش کشیدن کل سیستم سرمایه در جامعه باشد.

از زاویه انترناسیونالیستی هم، این سازمان‌یابی نمی‌تواند در چارچوب مرزهای ملی بماند. سرمایه جهانی است و طبقه کارگر هم جهانی است. اگر ایران دوباره عمیق‌تر در مدار سرمایه‌داری جهانی ادغام شود، مبارزه کارگران ایران مستقیماً با مبارزات کارگران دیگر کشورها گره می‌خورد: از مبارزه بر سر افزایش و مقابله با نابودی دستمزدها تا جایگاه در زنجیره‌های جهانی تولید، از بحران‌های زیست‌محیطی تا مهاجرت‌های گسترده. بنابراین، تکیه بر ناسیونالیسم یا پروژه‌های «بازسازی ملی» راه‌حل نیست. راه‌حل، همبستگی فراملی و پیوند واقعی میان کارگران کشورهای مختلف است.

در نهایت، باید گفت سازمان‌یابی کارگری یک نقشه از پیش آماده نیست. یک روند زنده و پرتناقض است که فقط در دل مبارزه واقعی شکل می‌گیرد. هیچ شکل سازمانی به‌خودی‌خود تضمین‌کننده رهایی نیست. اگر استقلال طبقاتی از بین برود، حتی شوراها هم می‌توانند به ابزار دولت و سرمایه تبدیل شوند. معیار اصلی، نه اسم و شکل تشکل، بلکه محتوای طبقاتی و جهت‌گیری ضدسرمایه‌دارانه آن است.

اگر خیزش‌های اخیر در ایران قرار است به چیزی فراتر از جابه‌جایی چهره‌های سیاسی تبدیل شوند، باید به فرصتی برای تعمیق آگاهی و سازمان‌یابی طبقه کارگر بدل شوند. وظیفه کارگران کمونیست این نیست که در کنار آلترناتیوهای بورژوازی صف بکشند، با آنها رقابت کنند و بخواهند جای آنها را بگیرند بلکه باید با کل این افق مبارزه کنند: با کار نظری، با حضور در مبارزات واقعی، و با کمک به شکل‌گیری همبستگی خودگردان طبقاتی که بتوانند نه سیستم آینده سرمایه را تسخیر یا اصلاح، بلکه از ریشه نابود کنند.

سخن پایانی:

در مجموع لازم می‌بینیم با توجه به احتمال وقوع جنگ و حمله نیروهای خارجی، مخاطرات و فرصت‌هایی را که ممکن است در مسیر فعالیت در جهت سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر به وجود آید را با توجه به تجارب کشورهای که با این سناریو روبرو شده‌اند بازخوانی کنیم. برای اینکار باید از این نکته شروع کنیم که جنگ و مداخله خارجی به‌خودی‌خود نه آزادی می‌آورند و نه شرایط مطلوب برای طبقه کارگر، بلکه معمولاً با ویرانی، ناامنی و تشدید

استثمار همراهاند، با این حال تجربه کشورهایمانند عراق، لیبی و سوریه نشان می‌دهد که فروپاشی دولت موجود می‌تواند برای مدتی کوتاه شکاف‌هایی در قدرت ایجاد کند که اگر طبقه کارگر آمادگی و سازمان داشته باشد، بتواند از آن‌ها استفاده کند؛ در عراق پس از ۲۰۰۳، سقوط دولت بعث باعث ازهم‌پاشیدن ساختارهای دولتی و تولیدی شد و میلیون‌ها نفر بیکار شدند و سرمایه خارجی با خصوصی‌سازی و پیمانکاران بزرگ وارد شد، اما در همان شرایط هم کارگران در بخش‌هایی مثل نفت و خدمات شهری تلاش کردند تشکلهای مستقل ایجاد کنند، هرچند به دلیل اشغال نظامی، سرکوب و نبود سازمان‌یابی قبلی، این تلاش‌ها دوام نیاورد؛ در لیبی، نابودی کامل دولت مرکزی و مسلح‌شدن جامعه عملاً اجازه نداد طبقه کارگر به‌عنوان یک نیروی مستقل شکل بگیرد و کارگران میان شبه‌نظامیان، ناامنی و اقتصاد جنگ پراکنده شدند؛ در سوریه نیز اعتراضات اولیه که ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی داشت، به سرعت نظامی شد و جنگ داخلی و مداخله خارجی باعث شد مسائل طبقاتی به حاشیه برود و کارگران یا آواره شوند یا در اقتصاد ویرانی جذب شوند؛ این تجربه‌ها نشان می‌دهند که سقوط رژیم لزوماً به نفع طبقه کارگر نیست، اما در عین حال نشان می‌دهند که در لحظه فروپاشی قدرت، برای مدتی کوتاه دستگاه سرکوب تضعیف می‌شود، قوانین کار عملاً معلق می‌ماند و اداره تولید و خدمات دچار بحران می‌شود و همین وضعیت می‌تواند فرصتی ایجاد کند تا کارگران در محل کار و زندگی خود گرد هم بیایند، مجمع عمومی تشکیل دهند، کمیته‌های اعتصاب یا شوراهای واقعی و مستقل راه بیندازند و درباره مسائل فوری مثل دستمزد، امنیت شغلی، توزیع کالا و ادامه تولید تصمیم جمعی بگیرند، به‌ویژه در بخش‌های مهمی مثل نفت، گاز، برق، حمل‌ونقل و صنایع بزرگ که بدون کار کارگران کل جامعه فلج می‌شود؛ در چنین شرایطی، بحران معیشت و فروپاشی خدمات عمومی می‌تواند آگاهی کارگران را از مطالبات محدود مزدی فراتر ببرد و این پرسش را پیش بکشد که چه کسی باید تولید و توزیع را اداره کند و چگونه می‌توان بدون اتکا به دولت‌های فاسد یا نیروهای خارجی زندگی را سامان داد؛ اما تجربه عراق و لیبی هم‌زمان هشدار می‌دهد که اگر طبقه کارگر مستقل عمل نکند، این خلأ قدرت خیلی زود توسط دولت‌های موقت، نیروهای سیاسی بورژوازی، نهادهای بین‌المللی و سرمایه جهانی پر می‌شود و نتیجه‌اش خصوصی‌سازی، حذف قوانین حمایتی قبلی (البته در قیاس با سایر قوانین ارتجاعی سرمایه) کار و بازتولید شکلی جدید از سلطه خواهد بود؛ بنابراین فرصت واقعی برای سازمان‌یابی کارگری نه در خود حمله آمریکا، بلکه در همان شکاف کوتاه‌مدت قدرت است و این فرصت فقط زمانی به نتیجه می‌رسد که کارگران بتوانند تشکلهای خود را مستقل از دولت‌های در حال شکل‌گیری، احزاب بورژوازی، نهادهای کارگری دست‌ساز سرمایه و قدرت‌های خارجی بسازند و اجازه ندهند به نیروی پشتیبان مطامع دیگران تبدیل شوند؛ به‌طور خلاصه، سقوط رژیم در اثر حمله خارجی می‌تواند به‌طور موقت فضاهایی برای سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر در کشور ایجاد کند، اما این فضاها بسیار ناپایدار و پرخطرند و بدون آمادگی قبلی، تجربه تاریخی و سازمان‌دهی از پایین برای همیاری و دفاع در محلات در شرایط جنگی، تامین ملزومات غذایی و ... برای خانواده‌های بی بضاعت، کمک به زخمی‌های احتمالی و ... به سرعت از دست می‌روند و جای خود را به شکل‌های خشن‌تر و نابرابرتر دیکتاتوری سرمایه می‌دهند. بی‌شک،

هم حکومت اسلامی و هم قدرت‌های جهانی در سرکوب و کشتار مردم مسئول‌اند و حمایت از هر کدام، به هر بهانه‌ای، به زیان طبقه کارگر تمام می‌شود. تنها راه واقعی، عمل مستقل طبقه کارگر، دور از همه جناح‌های حاکم، و سازمان‌یابی از پایین است.